

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

از مطالبی را که مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه در این جا در باب عقد اعتبار کردند، مطالبی را که ایشان بعد از مسئله در الفاظ عقد بیع، خب ایشان عده‌ای از امور را که صیغه ماضی باشد، لفظ عربی باشد یا نباشد و یکی از مطالبی که تا حالا این جا بحث کردیم که به نظر ما هم قابل قبول است ترتیب بین ایجاب و قبول است، مرحوم شیخ بعد از مسئله ترتیب متعرض مسئله موالات شده، طبق قاعده ما کلام شیخ را می‌خوانیم یکی دو تا کلام دیگه هم اضافه می‌کنیم و بعد هم تحقیق مسئله، طبیعت کار ما این است، طبعاً کلام شیخ به مقدار نکاتش متعرض می‌شویم و إلا خود کلام را آقایان مراجعه بکنند. مراد از موالات این است که اگر انسان ایجاب را انجام داد قبول باید سریعاً بعد از ایجاب بشود، متصل به آن بشود، فاصلی بینشان نیفتد و إلا آن قبول دیگه تاثیر نمی‌کند.

البته قبل از ورود در بحث خوب دقت بکنید، این را مرحوم آقای ایروانی دارد، مرحوم شیخ یا چند تایی دیگر از آقایان ندارند و تعبیر زیبایی است، تعبیر قشنگی است، ببینید مرحوم ایروانی این مطلب را اشاره می‌کند که ما یک چیزی به نام اجازه داریم، اجازه لازم نیست متصل به عقد باشد، حالا گر بی خبر بود فاصله هم افتاد، دو روز سه روز بهش گفتند بعد کتابت را فروختیم، اجازه داد اشکال ندارد چون در اجازه عقد محقق شده، ایجاب و قبول آمده یعنی عقد در وعای اعتبار وجود ایقاعی انشائیش را پیدا کرده، یک کسی کتابت من را برداشته به ده هزار فروخته، من هم خبر نداشتم، دو روز گذشت بعد به من گفتند، من چکار می‌کنم؟ من ایجاد عقد نمی‌کنم، عقد را امضا می‌کنم، تنفیذ می‌کنم اما در قبول این جور نیست، نکته را دقت بکنید! اگر گفت کتابت را به تو فروختم نقل و انتقال هنوز اتفاق نیفتاده، تا قبلت نگوید نمی‌شود، فرق این دو تا با همدیگر روشن شد؟ پس اگر در اجازه شما می‌بینید موالات معتبر نیست فاصله زمانی می‌افتد چون اجازه می‌آید عقدی را که تمام است تنفیذ می‌کند اما در قبول عقد به قبول تمام می‌شود، فرق اساسیش این است لذا آمدند گفتند باید، فرض کنید یک کسی آمد گفت کتابت من را به فلانی فروختم به ده هزار تومان، من هم خبر نداشتم، بعد از

.....
دو روز به من گفتند آقا گفته کتابم را به ده هزار تومان فروختم، من هم بگویم قبلت می گویم نمی شود، این قبلت نمی شود، این قبلت یک انشای جدید است، قبلت الان دیگه نمی شود چون آن انشاء که آمد یعنی دقت بکنید! مگر کسی بگوید قبول مثل اجازه است یعنی وقتی گفت کتاب را فروختم عقد اتفاق افتاد، نقل و انتقال اتفاق افتاد، قبول تنفیذ آن است، اگر کسی این را بگوید این خلاف ظاهر است، این را نمی شود قبول کرد.

پس نکته اساسی در مسئله این است که به لحاظ عرف باید این دو رکن عقد پشت سر هم باشند تا آن عقد، آن گره خوردن، آن ارتباط، آن مرتبط بودن پیدا بشود، اگر فاصله‌ی زمانی شد دیگه پیدا نمی شود، مثل این که مثلاً کسی بگوید اهدنا، بعداً بگوید الصراط، بعد بگوید مستقیم، این قرائت صدق نمی کند، عنوان قرائت به این صدق نمی کند، در باب عقد هم همین طور است، عقد از این قوی تر است، چرا؟ چون ارتباط است، عقد است، به همدیگر گره خورده است، اگر فاصله شد در حقیقت دو تا انشاء می شود، دو تا ایقاع می شود، دو تا ایجاد مستقل می شود و این منشا می شود که دیگه این عقد نباشد پس این مطلبی بوده که به عنوان موالات، البته به لحاظ روایی این مطلب را سنی ها هم مطرح کردند، به لحاظ روایی هم روایتی که دلالت بر این مطلب بالخصوص بکند وجود نداشته، بله یک روایت سهل ساعدی است بنا بر این که آنجا هم ایجاب و قبول باشد، زوجین یا رسول الله، آن وقت بین این زوجین یا رسول الله با این که پیغمبر می فرماید زوجتکها، شاید دو سه ساعت فاصله افتاده، حالا دو سه ساعت نه شاید یک ساعت چون پیغمبر می فرماید چیزی داری؟ گفت نه غیر از این دو چیزی ندارم. گفتم خب برو خانه شاید یک چیزی ولو انگشتی، آفتابه‌ای چیزی پیدا بشود که مهر این زن قرار بدهی، رفت خانه‌اش را گشت و آمد گفت نه.

یک شوخی هست که یک شبی خانه کسی دزد رفت صاحبخانه گفت من در روز این جا چیزی پیدا نمی کنم تو در تاریکی شب می خواهی در خانه من چیزی پیدا بکنی! در روشنی روز چیزی در خانه من نیست. حالا در خانه‌اش رفت دید هیچی نیست برگشت، خب بالاخره یک ساعتی فاصله شد.

بنابراین که زوجینها قبول مقدم باشد و زوجتکها رسول الله ایجاب باشد، عرض کردم این مطلب را گفتند و سابقا عرض کردم مرحوم آقای خوئی فرمودند شیخ گفته روایت مشهور است لکن شهرت ثابت نمی شود، مشهور که مشهور است، نمی شود انکار کرد، بین اهل سنت که شهرت نقل هم دارد، خیلی سند دارد، یعنی خیلی نقل کردند، بین ما زیاد نقل نشده اما هم قدما هم در متون فقهیه آوردند و هم در کتب حدیث مثل کافی آمده.

یکی از حضار: بخاری هفت مرتبه آورده

آیت الله مددی: فقط بخاری هفت مرتبه آورده

و تعابیرش مختلف است، بعضی ها ملکتها است، بعضی ها ملتکتها و بعضی ها هم زوجتکها است. علی ای حال امروز داشتم نگاه می کردم تصادفا من یادم می آید در آن جا هم نگاه کردم، امروز دو مرتبه حاشیه مرحوم سید یزدی را در این بحث موالات می خواندم، ایشان هم نوشته بنا بر این که روایت صحیح باشد، خیلی عجیب از ایشان است، روایت که صحیح است، جای شکش نیست، در صحتش که جای بحث ندارد، نفهمیدم حالا این اشکالات این آقایان معاصر مثل مرحوم سید یزدی را، معاصر به این معنا که مرحوم سید یزدی که صحتش را روشن نمی کند و مرحوم آقای خوئی که شهرتش را اشکال می کند انصافا به نظرم می آید که دو تا اشکال است. بله در آن روایت این بنده سراپا تقصیر حرفی به ذهنمان آمد که کسی از این آقایان نگفته، اینها چون هی بحث کردند تقدم قبول بر ایجاب و اینها، ما عرض کردیم بعید نیست چون النبی اولی بالمومنون من انفسهم، أنا و أنت ابوا هذه الامة، این که گفت زوجینها، از آن ور هم زنیکه گفت بر من شوهر پیدا بکنید حضرت به عنوان ولایت الهی که این ولایت هم چون ظاهر اصحاب اهل سنت کسی متعرض این وجه نشده شاید چون قائل نبودند، اگر این ولایت هم بر رسول الله ثابت بشود برای فقیه این ولایت ثابت نیست، خوب دقت بکنید از آن مواردی است که فقیه این کار را نمی تواند بکند، این ولایت الهیه رسول الله باشد به اعتبار این که که هم ولایت بر آن زن داشته و هم ولایت بر آن مرد داشته. این چون ولایت بر هر دو دارد مثل این که یک نفر وکیل از طرف دو نفر بشود، از طرف زن و مرد وکیل باشد، آنجا ما در خود وکالتش من شبهه کردم شاید مشهورتر این باشد که درست است، شخص واحد لکن من آن جا شبهه کردم که این

ولایت، ولایت الهی است، این از وکالت و تمام اینها بالاتر است، این مقام بالاتر از این حرف‌هاست، بعید نیست که زوجتکها هم ایجاب باشد و هم قبول باشد، آن زوجنیها طلب بوده، قبول نبوده، قبول مقدم نبوده، زوجنیها یا رسول الله. به هر حال چون این مطلب سابقا گذشت و ندیدم کسی، من ذوقم هنوز هم همین است، آن روز هم آقای حاج شیخ مناقشه فرمودید لکن هنوز هم چند روز گذشته به این فکر می‌کنم هنوز هم ذوقیت من، آنی که از روایت می‌فهمم این را می‌فهمم که پیغمبر با آن ولایت الهیه که داشتند هم ولایت بر زن داشتند و هم ولایت بر مرد، وکالت هم نیست، ولایت عادی هم نیست، این یک نحو خاص است لذا گفتیم خیلی شبیه آیه مبارکه است که خداوند درباره خود پیغمبر دارد زوجناکها، آنجا هم زوجناکها دارد، پیغمبر نگفت قبلت، قبلت که از پیغمبر صادر نشد، زوجناکها، آن ولایت حضرت حق است، بعید نیست، این که معروف است زینب بنت جحش دختر عمه پیغمبر هم می‌فرمود که إن الله زوجنی فی السماء، همه شما در زمین عقدتان بسته شده لکن عقد من را خدا در آسمان‌ها بسته، از این زوجنکها انشای عقد فهمیده، اخبار نیست.

علی ای حال اینی آرید أن أنکحک اخبار است، آن که واضح است اخبار است و انشاء نیست اما زوجناکها شاید بعضی عبارات این است که انشاء بوده و خداوند این کار را کرده، عینا آنجا چطور ولایت حضرت حق هم جای ایجاب نشسته و هم جای قبول، این شبیه آن است، زوجتکها این شبیه آن است، هم ایجاب است و هم قبول، به ذهن من این طور می‌آید، می‌گویم یک معنای جدیدی هم هست، غریب هم هست، انصافا خالی از غرابت نیست لکن خیلی فکر کردم به ذهنم آمد که معنای خوبی است به هر حال، غریب باشد عجیب باشد اما معنایش معنای خوبی است چون مرحوم شیخ آخر بحث هم این را آورده، باز دو مرتبه روایت سهل ساعدی را آخر بحث اشاره کرده من هم یک اشاره‌ای اول بحث بکنم.

به هر حال مرحوم شیخ قدس الله نفسه در این جا بحث موالات را مطرح می‌کند، نظر نهایی شیخ این است که بعید نیست بدون موالات هم صدق، اولاً احتمال می‌دهند صدق عقد بکند، البته به شرطی که فصل عرفی باشد چون بعضی از اهل سنت که خیلی در این جا ملانقطی فکر کردند گفتند باید فصل نباشد حتی با بسم الله مثلا، گفت کتاب را به شما فروختم به صد تومان، طرف گفت بسم الله الرحمن

الرحیم، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد، قبلتُ، یک مقدّماتی، نه خیلی طولانی، نه خطبه ششقیه بخواند، الحمد لله ای گفت، بسم الله ای گفت و صلواتی فرستاد گفت قبلتُ، آنها گفتند این هم اشکال دارد، این مقدار فاصل، مرحوم شیخ دو تا مطلب را مطرح می کند، یکی این که ممکن است این مقدار فاصله کم مادام به موالات عرفی، موالات را ایشان اجمالاً قبول می کند چون باید متصل باشد، عقد است دیگر، قرارداد است، این باید با همدیگر باشد لکن به این مقدار، حالا بگوید الحمد لله قبلتُ، به این مقدار هم صدق موالات بدهد بعد ایشان می گوید قائل به تفصیل هم می شود، اگر فرض کنیم در صدق عد اشکال می کند در صدق بیع و تجاره عن تراض اشکال ایجاد نمی کند، این هم خلاصه نظر مبارک مرحوم شیخ.

مرحوم آقای نائینی عقیده اش این است که باید باشد، باید موالات باشد و فاصله نشود چون اعتقادش این است که اینجا یک نوع فعل و انفعال است، یک نوع خلع و لبس است، یکی لباسش را می کند جوری است چون امر اعتباری است دیگری هم باید بپوشد، نمی شود این لباس را بکند و کنار بگذارد، یک ساعت بعد آن آقا بپوشد، این امر اعتباری است فرقی هم نمی کند بیع باشد یا احل الله البیع باشد یا عقد باشد، این تفصیل را که مرحوم شیخ قائل شدند غالباً متاخرین از ایشان قبول نکردند، حق هم با این آقایان است، تفصیل مرحوم شیخ فی محل نیست.

علی ای حال و مرحوم نائینی خیلی شدید است که این طور نیست که من لباسم را بکنم و آویزان بکنم، لباسم را می کنم و او می پوشد، این طوری باید بشود، خلع و لبس باشد چون می گوید ملکتک کتابی، بعثک کتابی، این جوری گفت دیگر، کتابم را به ملک تو در آوردم، بخواهد فاصله بدهد و آن قبول بکند مثل فضولی می شود، یک انشای دیگری می شود، باید به آن بچسبد یعنی تو از ملک خارج کردی به ملک من داخل کردی من هم در ملک تو داخل کردم، این حالت این طوری، این اقتضا می کند که به هم متصل باشد، روشن شد؟ این موالات را، این هم خلاصه بحثی که در این جاست.

من یک مقدار عبارات را می خوانم یک توضیحات مختصری عرض می کنم آخرش هم، خود من هم مثل مرحوم نائینی قائل به موالاتم اما از راه دیگری که حالا اشکالات آقای خوئی را هم عرض می کنم، اشکالات دیگران و توضیح را ان شا الله عرض می کنیم.

.....

شیخ طبق عادت خودشان اول اقوال را نقل می کند، می گوید: «ذكره الشيخ في الكتاب البسيط» لکن در باب خلع، عرض کردیم، ما تحلیل کردیم مرحوم شیخ انصاری قدس الله نفسه اینها من مسالک اصحاب را در نقل کلمات بیان کردم، بعضی ها این طوری هستند می آیند خلاصه مطلب ایشان را می گویند نظر مبارک ایشان را نقل می کنند مثل مفتاح الکرامه، مثلاً و قال الشيخ بالتحريم، و قال الصدوق بالحلیة و قال فلان بالجواز، یک عده ای هم هستند که اینها می آیند متن کلام را نقل می کنند مثل مرحوم علامه در مختلف، امروزه در دنیای علم این راه بیشتر مطلوب است، متن عبارت. حتی شاید الان دیده باشید بعضی ها از باب تاکید اصلاً آن صفحه را چاپ می کنند مثلاً می گوید فلانی در کتابش این را گفت اضافه بر او عین آن صفحه کتاب را چاپ می کنند که این آقا کم و زیاد نکرده، این مطلب در عین آن صفحه آمده، امروزه این را هم اضافه کردند یعنی این قدر دقت کردند و در این مراکز که به اسم دائرة المعارف است عده ایشان این جوری است، مثلاً فرض کنید در این دائرة المعارف یک مدخل دارد، فرض کنید مثلاً کلمه ابوریحان بیرونی، خب در آخر مدخل مصادر خودش را می نویسد از کدام مصدر این مطلب ایشان است. الان اضافه بر این چکار می کنند؟ این مصادر آنجایی که از آن نقل کردند تمام آنها را تصویربرداری می کنند در پرونده این نگه می دارند که اگر کسی خواست دائرة المعارف بیاید بگوید شما آن فایل ابوریحان، یک فایل تشکیل می دهند یعنی آنچه که در کتاب می آید موجز آن فایل است، در آن فایل تمام تصویر آن صفحه هایی که از کتابهای مختلف نقل شده تمام آن تصویرها، تمام آن مصادر تصویربرداری می شود و نگهداری می شود یعنی هی تاکید روی مطلب. اینها هم راه هایی است که گفته شده.

یک راه دیگر هم ما اضافه کردیم گفتیم اضافه بر این جهات، اولاً بهترین راه همان است که انصافاً متن عبارت بیاید و حتی اگر بشود عبارت را افست بکنند، عین عبارتش را چاپ بکنند، انصافاً این راهی را که الان رفتند راه علمی پخته است و من تعجب می کنم گاهی مثلاً یک کتابی چاپ کردند، فرض کنید مثلاً پشت جلدش نوشتند این طوری نوشته، نگاه می کنم با آن که خطی است فرق می کند، خودشان آوردند، با آنی که چاپی کرده، با آن تصویری که گذاشته فرق می کند، نفهمیدم چرا، نگاه می کنم می بینم خیلی واضح است، گاهی می نویسم که این با آن تصویری که چاپ کرده غلط چاپ کرده است.

وقتی اشتباه تا حد این جا بیاید خب این که احتیاط، احتیاطش این است که انسان بردارد دو مرتبه خود متن عبارت را تصویر بکند لکن چیزی که ما اضافه کردیم چون بحث ما در این جا در حجیت است، ما نقل تاریخی نمی کنیم، آنها مال نقل تاریخی و تاکید تاریخی و صحت و سقم است، ما چون بحث حجیت است و بحث حکم الهی است و مسئولیت الهی است این اقتضا می کند که یک مقداری آن زاویه را توسعه بدهیم لذا ما بیایم این مطلب را می آئیم تحلیل هم می کنیم اضافه بر آن، چون این تحلیل ها می تواند در نتیجه گیری حجیت موثر بشود مثلاً در این جا می گوئیم این بحث موالات بحثی نبوده که در روایات ما مطرح شده باشد، حالا ممکن است در فقه، احتمالاً به خاطر حدیث سهل ساعدی که موالات نشده موالات را مطرح کرد چون این جا موالات نشده، احتمال دارد، اما این منعکس در روایات ما نیست، خوب دقت بکنید! منعکس در روایات ما نشده، وقتی در روایات ما منعکس نشود در مصادر قدمای اصحاب ما، قدمای قمی ها نمی آید یعنی چرا شیخ در مبسوط آورده؟ چون در مبسوط از یک کتاب شافعی گرفته، در آن جا مطرح بوده، قبل از شیخ مطرح بوده، چرا صدوق نیاورده؟ چون در روایات نیامده، چرا شیخ مفید در مقنعه نیاورده شیخ طوسی در نهایه نیاورده؟ خود شیخ طوسی در کتاب مقنعه نیاورده؟ چون اینها انعکاس روایاتند، دقت کردید؟ پس بنابراین تا آمد گفت ذکره الشیخ فی المبسوط یعنی این مثل همان گفتم یک فایلی دارد، باید همیشه یک فایل ذهنی برای ما باز بشود، پس این در روایات نیامده، قمی ها این را نیاوردند، شیخ مفید این را نیاورده، شیخ طوسی در نهایه این را نیاورده، عادتاً یا در خلاف آمده یا در مبسوط، روشن شد؟ و این مطلبی را که شیخ در مبسوط می آورد خیلی مواردش بعدها بین اصحابی که بعد آمدند، علمائی که بعد از شیخ آمدند قبول کردند، حالا اسمش را مقلده گذاشتند، قبول کردند یعنی ۲۰۰، ۲۵۰ سال بعد از شیخ اینها قبول شده، اینها که قبول کردند علامه که آمده دیده شیخ فرموده، علما هم قبول کردند، گاهی می گوید اجمع اصحابنا بالاجماع، بعدی ها که آمدند دیدند این مشهور است، روایت هم ندارند، اسمش را گذاشتند شهرت فتوائی، علامه ادعای شهرت کرده، روایت هم ندارند، اسمش شد شهرت فتوائی، بعدها آمدند در اصول بابی را باز کردند که مشهور فتوا هم حجت است، اگر شهرت فتوائی هم باشد موجب است این سلسله بحث روشن شد، البته همیشه این بحث ها این طور نبوده که بلا نسبت کله اش را پایین بیندازد هر کسی هر چیزی گفت بگویند، به قول مرحوم نراقی در این تجرید الاصولش نگاه می

.....

کردم مختصر نوشته، نوشته شهرت فتوائی حجت نیست، اگر هم حجت باشد يلزم من حجيتها عدم حجيتها، تعبیرش این است، چرا؟ چون اگر مشهور حجت باشد یکی از شهرت ها این است که فتوا حجت نیست، شهرت حجت نیست، یکی از چیزهای مشهور هم این است که شهرت فتوائی حجت نیست، يلزم من حجيتها عدم، ما يلزم من وجودها عدم محال، علی ای حال شیخ هم در رسائل آورده، اصلا شیخ در رسائل را عرض کردم چون رسائل درست خیلی قشنگ نوشته نشده، پنج تا مورد را از قاعده اصل عدم حجیت ظن خارج کرده، یکیش هم شهرت فتوائی است و ایشان هم قبول نکردند. عرض کردم مشهور بین علما این شد که شهرت فتوائی لکن همین شهرت فتوائی را هم تحلیل نکردند، این تحلیلی است که من ارائه کردم، ریشه‌های شهرت فتوائی را توضیح دادند، این ریشه‌های شهرت فتوائی این جاست یعنی اگر فتوائی مشهور شد و دلیل نداشت البته نه صد در صد، شاید ۷۵، ۸۰، ۸۵ درصدش این طوری است، اخیرا که کتاب فقه‌الرضا در آمد یک عده از مشهور بین قداما هم در فقه‌الرضا است، این دیگه مشکل بعد از شیخ تا حالا بود که علامه می گوید، الان حتی شهرتی که قبل از شیخ بوده مثلا در فتاوی صدوق آمده دلیل نداشته فعلا در فقه‌الرضا است و این منشا شده که مثل مرحوم صاحب حدائق خیال کردند که فقه‌الرضا مال امام رضا است واقعا چون می گوید ما عده ای از احکام داشتیم دلیل نداشت مشهور هم گفت، قداما هم گفته بودند، یک دفعه در فقه‌الرضا پیدا شد و ما توضیح دادیم این مطلبی که ایشان فرموده اجمالا درست است، فقه‌الرضا یک کتابی بود که به عنوان جمع بین مکتب قم و بغداد در اوائل قرن چهارم نوشته شد، این کتاب تاثیرگذار بود در دعاوی اجماعاتی که مثل سید مرتضی دارد در اوائل قرن پنجم، این راست است و منهج کتاب هم یعنی قمی‌ها هم قبول داشتند، منهج کتاب هم اعتماد بر روایات است این درست است یعنی ما تقریبا اطمینان بالای نود و نه درصد داریم که آنچه که در فقه‌الرضا آمده از روایات است اما این که آنها حجت است یا نه آن بحث دیگری است، آن خلط با آن نشود، منهج منهج روایی است اما این روایت بوده یا نبوده، به ما رسیده، مثلا قطعه‌ای از روایت تحف العقول در فقه‌الرضا هم هست، خود تحف العقول که صریح روایت است اما خیلی از روایاتش را ما الان نداریم، هیچ جای دیگر الان موجود نیست و ایشان نسبت می دهد، همین حدیث مفصل را به امام صادق نسبت می دهد در مکاسب ما متعرض شدیم و انصافا هم عرض کردیم انصافا آدم حس می کند که این حدیث دارای یک نورانیت عجیبی است یعنی منحصر به فرد است، چهار

مورد درآمد را نوشته، ۲۵ مورد هزینه را نوشته، این عین همین کتاب های اقتصادی است که امروز بحث می کنند که مثلاً یا انسان کار تولیدی دارد یا کارگر است یا سرمایه دار است یا کارمند است یا خدمات است، کارهای اجتماعی و تقسیم، این درست همین کار را انجام داده، این تازه هزینه را هم نوشته لکن هیچ جای دیگر نیست، مشکل کار این است لکن ریزه ریزه هایش را این ور آن ور پیدا کردیم، یک تکه اش در فقه الرضا آمده، یک تکه اش در دعائم الاسلام آمده و خیلی هم دعائم الاسلام روی آن مانور داده، می گوید هذا قول جامع لجعفر ابن محمد، یک تکه از این روایت تحف العقول است می گوید قول جامع لجعفر ابن محمد و راست هم می گوید انصافاً انسان وقتی روایت تحف العقول را نگاه می کند اما خب قطعاً هم روایتی بوده اما الان حجیتش مشکل پیدا می کند و خیلی هم لطیف است، یک چیزهایی هم عجیب غریب دارد مثل این که می گوید اعیان نجسه هم حتی نگهداریش هم حرام است، امساکش در خانه و این خیلی عجیب است، امروز در دنیای خارج خون، اشیای کثیف را اصلاً نگه می داند در شیشه، و لذا آقای خوئی گفت این خب خلاف فتوی است حالا بول یا خون را آدم در خانه نگه دارد، در شیشه، در استکان، در خانه، این حرام نیست، این روایت می گوید حرام است یعنی دقیقاً یک نکته های خیلی لطیفی را دارد که اگر یک چیزی پلید شد باید از زندگی انسان بیرون برود و حتی نگهش هم ندارد، خیلی تصور بالایی است، در جامعه قدیم که این همه آلودگی ها با همدیگر قر و قاتی بودند غرض این تصور در آن زمان بیاید یک تصور بالایی است، الان هم بالاست چه برسد آن زمان، الان هم لذا ایشان می گوید فتوای فقها بر این نیست، راست هم می گویند فتوا بر این نیست اما خب روایت این مطلب را دارد، لا يجوز بيعه و لا هبته و لا امساكه، اگر پلید شد از تمام شئون زندگی باید خارج بشود، پلید نباید در زندگی باشد، آلوده، پلشت، پلید نباید در زندگی انسان پیدا بشود، خب یک مفهوم بسیار! عرض کردم انصافاً روایت عجیبه ای است، روایت غریبی است در حد خودش غریب است. چون ماها الان غالب مراجعه مان به کتاب و وسائل است و وسائل هم این قدر این را تکه پاره کرده که تماماً لطفش را از بین رفته لذا منشا این شده و إلا اگر روایت، تصادفاً یک نسخه تحف العقول مطبوع، این خودش دخل و تصرف کرده باز کمی ضمیرهایش و تشویش های کمتر است تا آنی که شیخ نقل کرده چون آن نسخه مخطوط بوده، بعد هم صاحب وسائل نقل کرده آن هم یک مقدار خرابش کرده، بعد هم شیخ نقل کرده، این همین جور جابجا که نقل شده این یک مقدار

منشا خرابی بیشتر در آن حدیث شده، به هر حال متنش یک تشویشی دارد نمی شود انکار کرد اما متن به این مفصلی در کتابی که من چون چند بار عرض کردم شش قرن این کتاب اصلاً در مصادر ما اسمش برده نشده، در دنیای شیعه اصلاً این کتاب وجود نداشته، با این مقدمات خوب آمده، با این مقدمات انصافاً متن.

به هر حال این که مرحوم شیخ، من چون این را چند دفعه تکرار کردم، ذکره الشیخ فی المبسوط که مطلب لطیفی است، این تحلیل را همیشه همراهتان باشد چون ممکن است مطالب در قرن دوم، سوم، در فقه شافعی مطرح شده اما هنوز منعکس به روایات اهل بیت نشده، عده زیادی از فروع توسط فقها، صحابه، تابعین مطرح شده اینها منعکس در روایات ما شده، ائمه علیهم السلام راجع به آن مطلب فرمودند، عده‌ای از اینها منعکس نشده، یا دیرتر بوده، شافعی بعد از امام صادق است، اینها دیگه منعکس نشده، این مسئله در روایات ما منعکس نشده، آن وقت نتیجه چه می شود؟ نتیجه این می شود که در این مسئله فقیه خیلی راحت می تواند وارد بشود، وقتی منصوص نباشد یعنی ریشه ها را باید به جای دیگه برگردد، دیگه بحث تعبدی در آن نیست، مثلاً به ریشه های عقلانی یا ریشه های عرفی بر می گردد یا ریشه های عقلی، بالاخره به یک راه دیگری یا ریشه های علمی اگر یک مطلب علمی باشد، طب و این جور چیزها باشد به ریشه های دیگر بر می گردد، این را ما اضافه کردیم که اگر اقوال را نقل می کنیم یک نوع احاطه به تاریخ فقه شیعه هم باشد و این تاثیرگذار در چه جهت است؟ باز ما نظرم آن روی تاریخ صرف هم نبود، روی بعد که می خواهد حجت را می خواهد بحث علمی بکند، استظهار بکند و حجت دترست بکند آنجا موثر است، بحث تاریخی و بحث ادبی پیش ما همیشه زمینه ساز این جانب فقهی و اصولی است، این جور نیست که، آنها خودش فی نفسه هم بررسی می شود مورخ کارش بررسی آن فی نفسه است اما می آئیم باز همان تاریخ را در خدمت فقه می گیریم که بعد به حجیت برسیم و فقیه بتواند با بصیرت روشن تری تصمیم گیری بکند، وقتی در روایات نبود، وقتی در کلمات قدمای اصحاب نبود در آنجا راحت تر ممکن است تصمیم گیری بکند امر واضح بوده در عرف لذا در روایت نیامده یا تصمیم گیری بکند که مادام صدق عرفی می کند کافی است ولو موالات نباشد، این هم راجع به عبارت ایشان.

«ثم العلامة و الشهيدان»، این که ایشان فرمود ثم العلامة، من حالا دقیقاً نمی دانم مابین علامه و شیخ کسی گفته یا نه، مراجعه نکردم، اقوال را مراجعه نکردم، شهید اول و شهید ثانی.

«و المحقق الثانی و الشیخ فاضل مقداد» در حاشیه مصادر را نوشته.

اضافه بر اینها ما تقریباً اولین کسی که داریم کتاب را در قواعد فقه به معنای مصطلح نوشته شهید اول است که مرتب نوشته، البته اهل سنت هم قواعد فقه از آن تعبیر می کنند و هم از آن تعبیر به اشباه و نظائر می کنند، کتاب اشباه و نظائر را ما داریم قبل از شهید اول است، مال پدر علامه است، حالا کتاب چاپ شده شاید خود من هم داشته باشم. یا پدر علامه است، لکن این اشباه و نظائر فقه است، قواعد فقه نیست، این اشباه و نظائر یک اصطلاح عمومی تری است اما الان اهل سنت اشباه و نظائر دارند، قواعد فقه هم دارند و اخیراً یک کتابی را دیدم که چهار جلد است به نظرم، در عمان چاپ کردند قواعد فقه عند الاباضیه، قشنگ نوشته، با این که اینها داشتند جمع و جور کردند، قشنگ است یعنی به این نحوه ای که ایشان جمع کرده و بعضی از مواردش هم نادرا دیدم از مصادر شیعه نقل می کند، از کتابهای شیعه هم نقل می کند و چیز قشنگی درآورده من حیث المجموع، یعنی به همین لغت امروز، مناسب با یک فرهنگ اسلامی نه مناسب با این عمق بحث های علمی که ما داریم. در میان شیعه اولین نفری تا جایی که من می دانم مرحوم شهید اول است و این کار بسیار خوبی است یعنی اهل سنت آمدند یک مقدار مسائل را جمع و جور کردند به اسم قواعد، در این کتاب حدود ده قول، ده فرق بین قاعده فقهی و مسئله اصولی و مسئله فقهی خودش و عرض کردیم آنی که الان معروف در حوزه های ما است به خاطر وجود نائینی رحمه الله و بعداً مرحوم آقای خوئی، آقای خوئی هم چند روز پیش هم عبارت آقای خوئی را در بحث تعارض خواندیم از نائینی نقل می کنند، گفتیم مرحوم آقای خوئی عبارت یک مقدار قاصر است، من تا حالا چند بار گفتم، شاید صد بار رسیده باشد، عبارت را قاصر آوردند عبارت دقیقش این است فرق بین قاعده اصولی با مسئله اصولی این است، مسئله فقهی خب فرقش واضح است حکمی است که روی عنوان است مثلاً الخمر حرام، الخمر نجس، این که مسئله فقهی.

مسئله اصولی مسئله تقع نتیجتاً کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی کلی. این مسئله اصولی.

قاعده فقهی: مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنتاج حکم شرعی شرعی است، فرعی جزئی، سر کلمه کلی و جزئی چون آقای خوئی عبارت را ناقص آورده، من عبارت کامل را که مرحوم نائینی دارد، آقای بجنوردی هم نوشتند کرارا از ایشان شنیدیم، این تقریر ایشان و خود این حقیر سراپا تقصیر هم یک فرق دیگری بین مسئله اصولی است که حالا گذشت، نمی خواهیم تکرار بکنیم. انصافا کار خوبی است شهید رحمه الله این کار را انجام داده و کارهای خوبی شده، فاضل مقداد هم دارد، مرحوم آقای شهید ثانی هم دارد، عده زیادی فیما بعد دارند، اخیرا که زیاد نوشتند، قواعد فقهی در این سیصد سال اخیر خیلی ماشاالله نوشتند و کار خوبی هم هست، انصافا کار بسیار خوبی است و شبیه این کارها هم خوب است ما مثلا مطابق با کنوانسیون جهانی هم از نظر اسلامی بنویسیم، حکم اسلامی را مثل آن شبیه همان ها یعنی این کار که بیاییم در فرهنگ زمان خودمان وارد بشویم، در فرهنگ جامعه خودمان، جامعه اهل سنت، جامعه زیدیه، مطابق همانهایی که آنها تلقی به قبول کردند، مطابق آن هم نظر خودمان را اضافه کنیم و راه خودمان را برویم مثلا فرض کنید در خیلی از کشورها قانون اساسی نیست، شنیدم انگلستان خودش قانون اساسی ندارد خیلی عجیب است، این کشورهایی که این قدر دنبال قانون اساسی در کشورهای دیگر است خودش قانون اساسی ندارد، خیلی از کشورها قانون اساسی ندارند، کشورهای اسلامی بعضی ها عذرشان این است که قرآن به منزله است، عده ایشان هستند، دیدم نوشتند که قرآن قانون اساسی ما است، ما دیگه نمی خواهد قانون اساسی بنویسیم، قرآن را محور قرار می دهیم برای این که جامعه را حفظ بکنیم، علی ای حال ما هم بیاییم مثلا قانون اساسی طبق همان ضوابط خودشان چون آنها چیز های مختلفی دارند، عهدنامه دارند، قانون دارند، یک چیزهای عجیب و غریب، ما هم بیاییم در همان مجالات وارد بشویم، این قواعد فقه را اهل سنت داشتند مثلا احکام سلطانیه دارند، ما هم بیاییم احکام سلطانیه را بنویسیم مخصوصا که ما در طول تاریخ خیلی کم حکومت ها دست ما بوده و دست اهل بیت، ما یعنی مرادمان اهل بیت، آن وقت معذک عجیب است مواردی است که فقه حکومتی است مثل احکام عرضی، ما در اینها از اهل بیت روایت داریم، خیلی عجیب است، با این که اینها حکومتی اند، ائمه علیهم السلام گفتند این زمین چیست و آن زمین خمس است، آن زمین ارض مفتوحه عنوانه است، آن زمین را این کار را بکنیم، ارض سلم است، إلی آخره، ائمه علیهم السلام عملا این کار را نمی کردند اما احکامش بیان شده. علی ای حال کار بسیار خوبی است، کار

.....

شهید اول رحمه الله بسیار کار خوبی است، ما در بحث حق و حکم که خود ما هم یک چیز دیگری را آن جا عرض کردیم اولین کسانی که این بحث را مطرح کردند همین شهید اول است، بحث این که فرق بین حق و حکم چیست و این را شهید اول است و لذا عرض کردیم کار کار علمی است لکن طبق همین ضابطه‌ای که عرض کردم، شهید اول چون این مباحث را در قرون خیلی متاخر مطرح کرده و بیشتر جمع کرده و نسخه اصلی نسخه ای بوده که اهل سنت نوشتند ایشان سعی کرده طبق آن را بیاورد با شیعه و با مذهب امامیه هماهنگ بکند مثل کاری که ما الان می کنیم راجع به خیلی از کارهای غربی‌ها، این انصافا کار خوبی است و نشان می دهد که در این مسئله راه راه بازی است یعنی مسئله‌ای است که روی قواعد و روی نکات عرفی یا علمی یا تحقیقی یا خارجی یا عینی یا فلان یا علمی، روی این نکات انتخاب شده است.

به هر حال شهید اول می فرماید الموالاة معتبرة فی العقد و نحوه، این تعبیر را عرض کردیم در روایات نیست در این زمان شهید اول برای اولین بار آوردند و هی مأخوذة، آن وقت این یک تعبیری است مرادش هم از عقد یعنی قرائت مثلا یعنی مرادش از عقد اموری که در نظر عرف اعتبار اتصال عرفی در آن هست یعنی باید یک عمل وحدانی حساب بشود.

پرسش: هیئت اتصالی باشد

آیت الله مددی: آهان

آن وقت این باید موالات باشد و إلا هیئت اتصالی به هم می خورد. آن وقت یک نکته‌ای است البته مرحوم شیخ در این جا اجمالا توضیح می دهند و آقایان دیگه، لکن در این کتاب در این چاپی که من دارم در صفحه ۱۶۰ در حاشیه شماره ۱، یک مقدار عبارات شهید را آورده لکن این مطلب بیش از این است، اصولا در کتب اشباه و نظائر این یک اصطلاح پیش اهل سنت است یک چیزی را که می گویند مخصوصا چون در روایت دارد اصل بر آن می گویند یعنی مثلا نکته‌ی عرفی اساسا این بوده، از این منتقل شدند به فروع فقهی، از این منتقل شدند، اینها گرفتند مثلا اعتبار اتصال بین مستثنی و مستثنی منه، اگر گفت جاء القوم، بعد از دو ساعت گفت زید لم یجی، این را استثنا حساب نمی کنند، کلام مستقل حسابش می کنند، این دیگه جز استثنا حساب نمی شود و همچنین در باب انکار،

مثلا آمد اگر گفت این کتاب مال زید است، لکن بعد از یک ساعت گفت لکن زید این کتاب را به فلانی داده بود که فلانی به من داده، این را قبول نمی کنند، این را انکار بعد الاقرار حساب می کنند یعنی می خواهد بگوید که یک عده از امور در نظر عرف قوامش به این است که باید پشت سر هم بیاید تا آن معنای خودش حفظ بشود و إلا آن معنا از بین می رود، مفقود می شود، عقد هم از این قبیل است، چرا؟ چون عقد یک نوع گره زدن است، یک نوع ارتباط دادن است، این ارتباط اگر می خواهد پیدا بشود باید پشت سر هم باشد، اگر فاصله افتاد جدا می شود، دو تا اعتبار جداگانه حساب می شود، یکی حساب نمی شود، آن وقت ایشان می گوید: و الاصل و هی ماخوذة من اعتبار الاتصال بین الاستثنا و مستثنی منه که اگر می خواهد استثنا بشود باید إلا بعد از آن بیاید، یک حالتی هست که مثلا بگوید مثلا علما را اکرام بکن، بعد از یک سال بگوید إلا زید، می گویند این یعنی چه؟ این إلا زید یعنی چه؟ این را تو نمی توانی استثنای از آن بگیری، إلا الفساق من العلماء، إلا الفساق، این می خواهد این را در حقیقت بگوید این در این صفحه ۱۶۰ عبارات دیگری هم از این آورده، در کتب اهل سنت این زیاد است که اصل در این مطلب این است، تعبیرشان این است، اصل این است و هی ماخوذة و قال بعض العامة لا یضر قول الزوج وعد الايجاب کذا

پس یک: از آن عدم فصل بین استثنا و مستثنی منه چند تا مسئله در فقه پیدا شد: یک عقد، موالات، دو: الفوریة فی استتابة المرتد و يعتبر فی الحال، و قيل إلى ثلاثة ايام، استتابة توبه دادن مرتد است، توبه دادن مرتد مراد ایشان از استتابة کدام یکی است، یکی این که گفتند اگر کسی اعلام ارتداد کرد فوراً باید به او بگویند توبه بکن! فاصله نشود، بعضی ها گفتند تا سه روز به او فرصت داده می شود، به نظرم سه روزش روایت در زن است، به نظرم در زن داریم، روایت وارد شده إلى ثلاثة ايام تتستاب المرأة المرتدة إلى، به نظرم همچنین روایتی داریم، نشد مراجعه بکنیم.

یک نکته دیگر این است گفته شده مرتد را توبه می دهند اگر توبه نکرد مثلا بنا بر این که کشته بشود فوراً کشته بشود، فوریت یعنی به عبارة اخرى فاصله ای بین قتل و بین استتابة نباشد، می گویند آقا توبه بکن، توبه نکرد، همان وقت کشته بشود، دو احتمال در فوریت است، این فوریتی که ایشان گفته دو احتمال است.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

۱۴۰۰/۰۸/ ۸ - ۲۰۲۱/۱۰/۳۰

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۵

جلسه: نوزدهم

.....
منها السکوت فی اثناء الاذان فإن کان کثیرا ابطله و إلى آخر دیگه، حالا عبارت ایشان من هم یواش یواش خسته شدم فردا ان شا الله

تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين